

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ثمره ششم

بحث در این است که آیا نقل به معنا در این روایات جایز است یا خیر؟ و آیا آن روایاتی که در اختیار ماست نقل به معنا شده یا نه؟ یا مختلف است. تا به حال پنج ثمره برای فرق بین نقل به لفظ و نقل به معنا ذکر کردیم. ثمره‌ی ششمی هم دیروز بعد از درس برای بعضی از آقایان عرض کردیم که ذکر آن لازم است و آن این است که چون ما معتقدیم فقه ما که یکی از منابع مهمّش همین روایات است إلی يوم القيامة می‌خواهد به عنوان منبع برای اجتهاد باشد، به نظر می‌رسد اگر ما بگوئیم این روایات منقولۀ باللفظ است همانطوری که دیروز گفتیم می‌شود هم دلالت مطابقی و دلالت التزامی برایش درست کرد، می‌خواهیم این را عرض کنیم که وقتی منقول به لفظ شد، آن وقت قابل اطلاق و تمسّک به اطلاق و بیان مصادیق است. اما اگر گفتیم اینها منقول بالمعناست، دیگر به کدام اطلاق ما بخواهیم تمسّک کنیم؟ اصلاً باب تمسّک به اطلاق بسته می‌شود و نتیجه‌ی قهری آن این است که بنابر اینکه منقول بالمعنی باشد، يك معنای متیقّنی را باید بگیریم.

اما اگر گفتیم منقول به لفظ است این لفظ اطلاق دارد، اطلاق مصادیق موجود و مصادیق غیر موجود دارد، همه را شامل می‌شود و نتیجه‌ی مهم این است که اگر ما بگوئیم این منقول بالمعناست، فقه و روایات ما پویایی خودش را از دست می‌دهد، دیگر برای مصادیق جدید و مسائل جدید، برای موضوعات جدید نمی‌توانیم به این روایات تمسّک کنیم، اما اگر گفتیم منقول به لفظ است، فقه ما می‌شود يك فقه پویا و زنده و قابلیت برای حضور و جواب در همه‌ی موضوعات جدید را دارد.

پس ثمره‌ی ششم تمسّک به اطلاق و عدم تمسّک به اطلاق است؛ یعنی بناءً بر اینکه ما بگوئیم این عین لفظی است که از امام(علیه السلام) صادر شده، می‌توانیم به اطلاقش تمسّک کنیم و اگر به اطلاق تمسّک کردیم مصادیق زمان حضور امام(علیه السلام) بعد از عصر امام، زمان خود ما إلی يوم القيامة را شامل می‌شود، یعنی يك لفظ در کلام امام معصوم(علیه السلام)، مخصوصاً با آن نکته‌ی اولی که در بحث دیروز گفتیم، تمام مصادیق را إلی يوم القيامة شامل می‌شود و اگر گفتیم که این منقول بالمعنی است دیگر باب تمسّک به اطلاق بسته می‌شود. به اطلاق چه چیز می‌خواهید تمسّک کنید و کدام لفظ؟ ما نمی‌دانیم این لفظ را امام فرموده یا نه؟ و لعلّ این لفظ را این راوی به صورت نقل به معنا ذکر کرده که دیگر نمی‌شود به آن تمسّک کرد. این هم یکی از آثار بسیار مهمی است که بر این نقل به لفظ و نقل به معنا مترتب است.

نکته اجتهادی: از يك طرف در فقه می‌گویند این روایات القاء به عرف شده یعنی ببینیم عرف از این روایات چه چیز را می‌فهمد. از يك طرف دیروز بیان کردیم امام معصوم(علیه السلام) روی احاطه‌ای که به معنای وسیع يك لفظ دارد حتماً از این لفظ همان معنای وسیع را اراده می‌کند. قبلاً گفتیم يك فرق روشنی بین مردم معمولی از يك طرف و کلام خدا و رسول خدا و ائمه طاهرين(علیهم السلام) از طرف دیگر وجود دارد، مردم وقتی يك لفظی را می‌گویند، از این لفظ همان معنایی که قدرت تصوّرش را دارند ارائه می‌کنند، اما در قرآن این چنین نیست. در کلمات پیامبر و کلمات ائمه طاهرين اینطور نیست. مثلاً مردم وقتی بین خودشان می‌گویند انسان، از انسان همین انسان معمولی را اراده می‌کنند، همین مصادیقی که الآن در عرف هم برای انسان

وجود دارد، اما اگر در فقه آمد يك انسان مورد كفاره قرار بگیرد ما بیائیم يك انساني که در کره‌ی ماه اصلاً به يك نحوه دیگری زندگی می‌کند و مردم اصلاً فکرشان به آن خطور نکرده! ما بگوئیم آن هم شاملش می‌شود؟! اگر برای كفاره انسان برود آن را که فرض کنیم رقبه باشد آزاد کنیم.

حالا مثال واقعی‌تر عرض کنیم؛ در این روایت صم للرؤية و أفطر للرؤية، زمان حضور امام(علیه السلام) وقتی فرمودند رؤية، اصلاً آن موقع عینک هم نبوده، می‌گفتند با دیدن چشم معمولی! اما امام(علیه السلام) روی احاطه‌ای که به معنا دارد و می‌دانسته که رؤیت هم بلا واسطه است و هم مع الواسطه، می‌دانسته يك زمانی می‌آید که با عینک هم رویت می‌کنند، با دوربین و تلسکوپ هم رویت می‌کنند، آیا ما بگوئیم امام معصوم هم که فرموده صم للرؤية همان رؤیتی که عرف می‌گوید را اراده کرده؟ نه. منحصر به آن نیست ولو عرف آن زمان اصلاً قدرت فهم رؤیت با واسطه را نداشتند ولی امام(علیه السلام) اراده کرده چون می‌گوید امام از الفاظ معانی وسیعه را اراده می‌کند یعنی هر رؤیتی با هر وسیله‌ای می‌خواهد باشد. يك جایی امام قرینه‌ای می‌آورد که رؤیتی که می‌گوید رویت با دیدن چشم غیر مصلح و مجرد است، خیلی خُب، ولی وقتی قرینه‌ای نباشد به اطلاقش تمسک می‌کنیم. در باب شهادت در قضا می‌گویند اگر انسان خودش بالعیان دید که کسی کاری را انجام می‌دهد یا دزدی می‌کند می‌تواند شهادت بدهد، آنجا اتفاقاً فقها هم پذیرفتند که اگر يك کسی حتّی با دوربین هم از فاصله‌ی ده کیلومتری ببیند باز هم درست و کافی است. ولی عرف وقتی آن موقع مسئله شهادت مطرح بوده به این مصادیق توجه نمی‌کرده، اینها مصادیق جدیدی است.

ما می‌خواهیم عرض کنیم بین این دو هیچ منافاتی نیست که از يك طرف روایات القاء به عرف شده، القاء به عرف یعنی نباید يك معنای خلاف عرف را امام اراده کند، عرف از کلمه‌ی «فَتَبَيَّمُوا صَعِيداً» مثلاً تراب خالص را می‌فهمد، اما اینکه خدای تبارک و تعالی بپایب از صعيد بدون اینکه قرینه‌ای هم بیاورد فقط سنگ را اراده کند صحیح نیست. اما روی اینکه عرف ممکن است ذهنش این باشد که صعيد منحصر به تراب خالص است، اما شارع روی معنای وسیعی که برای صعيد قائل است، صعيد را تراب، سنگ، شن، ماسه می‌گوید و همه اینها را شامل بشود، ما عرضمان این است که بین این دو مطلب منافات نیست، بین اینکه القاء به عرف بشود و بین اینکه اینها معانی وسیعه و مصادیق کثیره را که عرف در زمان صدور روایت قدرت بر درک این مصادیق ندارد در برگیرد. فرض کنید وقتی خدای تبارک و تعالی فرموده أَوْفُوا بِالْعُقُودِ يك عقودی که اصلاً در زمان ما الآن وجود دارد، اصلاً در آن زمان نزول آیه نمی‌توانستند بفهمند که این هم عقد است، اما حالا عقلاً این را به عنوان يك عقد قرار دادند.

دقت‌های فلسفی که مخالف با فهم عرف باشد نباید به فقه الحديث راه پیدا کند، اما دقت‌های فلسفی که عرف قدرت فهم آن را ندارد و اینطور نیست که بگوئیم داریم عرف را تخطئه می‌کنیم، عرف نمی‌تواند این را بفهمد، اما امام معصوم(علیه السلام) می‌تواند از این الفاظ این را اراده کند. به عنوان مثال اصلاً در زمان صدور روایات ما چیزی به نام ملاک و غرض نداشتیم! اصلاً آن موقع حتّی در کلمات اصحاب و روایات چیزی به نام ملاک نداشتیم، همه‌اش بیان احکام بوده که این را انجام بدهید و آنرا انجام ندهید، گاهی اوقات به عنوان فلسفه احکام بعضی از فوائد ذکر شده، اما امروزه می‌آیند بحث ملاک را در نظر می‌گیرند. صحبت این است که عرف قدرت درک ملاک را دارد یا ندارد؟ گاهی اوقات دارد اما همه جا ندارد، عقل قدرت درک ملاکش خیلی قوی‌تر از عرف است، اگر سراغ عقل برویم عقل کاملاً در باب درک ملاکات بسیار قوی‌تر از عرف است اما همین عقل هم به يك مواردی می‌رسد که نمی‌تواند درک کند! باید خود شرع تصریح کند و آن را برای ما بیان کند.

آیا آنجایی که عقل ملاکی را درک می‌کند به نحو ملاک قطعی، اما عرف نمی‌تواند درک کند، بگوئیم اینجا این دقت عقلیه است این را کنار بگذاریم؟ نه این طور نیست. مثال دیگر این که در تفسیر روایات مسئله‌ی حیثیت تعلیلیه و حیثیت تقییدیه مطرح می‌شود که لائِه حرامّ این حیثیت تعلیلیه است یا حیثیت تقییدیه. يك بحث خیلی خوبی هست که ما در اصول ان شاء الله فردا باید بیان کنیم، مرحوم محقق اصفهانی يك بحث بسیار نابي دارد که به نظر من از درر کلمات و تحقیقات مرحوم اصفهانی است که در بحث ملاکات و اغراض ایشان این جمله را دارد که تمام حیثیت‌های تعلیلیه در احکام عقلیه تقییدیه هستند و در احکام شرعیّه‌ی غیر مستنده‌ی به احکام عقلیه تحلیلیه‌ی محض‌اند، مجالی برای تقییدیه نیست. تقسیم به حیث تقییدی و تعلیلی را که عرف

نمی‌فهمد! هر چه هم بگوئیم عرف دقیق، عرف دقیق همین عرف به ضمیمه‌ی عقل است، ولی فقیه باید به اینها توجه کند، نمی‌تواند بگوید وقتی امام معصوم (علیه السلام) فرمود لَأَنَّهُ كَذَا، عرف آن زمان نه تعلیلیه را می‌فهمد، نه تقییدیه را می‌فهمد، يك فایده‌ی مختصری را از این می‌فهمد، أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي یا لَأَنَّهُ قربان کل شیء، يك فایده‌ی مختصری هست، اما دیگر زائد بر این نیست، این مطلبی است که باید مورد توجه قرار بگیرد.

سبک و روش اجتهادی فقهای ما درست است در قدیم اینطور نبوده که به این موارد و عناوینی که امروزه پرداخته می‌شود بپردازند، شما در کلمات شیخ مفید، شیخ طوسی و ابن زهره و ابن حمزه و اسکافی و دیگران بگردید يك کلمه از حیثیت تعلیلیه و تقییدیه پیدا نمی‌کنید، حتی شاید آنجا بحثی از ملاکات هم مطرح نشده باشد اما در زمان ما این هست لذا این با آن فهم عرفی نمی‌توانیم بگوئیم منافات دارد، بگوئیم فقط به مقداری که عرف از این روایات می‌فهمد این روایات برای ما اعتبار دارد، اگر يك مقدار دقت عقلي کردیم، با دقت عقلي آمدیم گفتیم این لفظ بار این معنا را متحمل است بگوئیم این دیگر قابلیت ندارد.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين